

کتاب جنگ فرخنده با موضوع دفاع مقدس به قلم زینب بابکی است. این کتاب خاطرات یک زن در میدان جنگ را بازگو می کند. جنگ فرخنده به علاقه مندان به زندگینامه و خاطرات جنگ پیشنهاد می شود.

خرید کتاب های مرتبط:

[خلاصه و خرید کتاب تنها گریه کن](#)

[خرید و خلاصه ی کتاب مهاجر سرزمین آفتاب](#)

موضوع کتاب جنگ فرخنده

کتاب جنگ فرخنده گوشه ای از خاطرات یک زن را بیان می کند. زنی که در حماسه ی دفاع مقدس حضور داشت. او دلیرانه سال های جوانی خود را در بیمارستان های جنگی سپری کرد. روایت این زن روایتی از ایستادگی است. ایستادگی در میان جنگ خون و آتش. بعد از جنگ نیز این زن زندگی با جانباز اعصاب و روان را برگزید. این زن به اسم «فرخنده قلعه نو خشتی» می باشد.

این کتاب از ایثارهای این زن و ایستادگی های او در مقابل سختی های زندگی بیان می کند. کتاب جنگ فرخنده اثری بدیع به قلم زینب بابکی است.

در جایی از کتاب در وصف شوهر جانبازش می گوید:

«یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود. من این را با گوشت و استخوانم حس کردم، همان روزهایی که از بی کسی و درماندگی خم شدم. این حرف را از من قبول کنید. بدترین نوع مجروحیت، موج گرفتگی است. آن جنبازی که قطع نخاع یا شیمیایی شده، حتما رنج زیادی می برد، ولی در عوض از نظر فکری سالم است. اما جانباز اعصاب و روان در خیلی از مواقع، کنترل رفتار و اعمال خودش را ندارد؛ باید با قرص های قوی کنترل شود»

مقدمه ی کتاب جنگ فرخنده

سحن ناشر

ابتدای سال ۱۳۹۹ بود که «جنگ فرخنده» به دستمان رسید. وقتی کتاب را خواندیم برایمان جای سؤال بود که چرا چنین اثر ارزشمندی تاکنون معرفی نشده بود. همچنین با وجود گذشت چند سال از اولین انتشار، در چاپ دوم باقی مانده است.

از همان روز مصمم شدیم تا برای انتشار مجدد آن قدمی مؤثر برداریم. هرچند ارتباط با دست اندرکاران انتشارات محترم سرو سرخ که پیش از این زحمت تولید و چاپ کتاب را برعهده داشتند و همکارانمان در اداره حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان مازندران بیش از آنچه تصور میکردیم به طول انجامید، اما ثمره شیرین آن کتاب پیش روی شماست که با اندکی اصلاحات و تغییر تقدیم میگردد.

مقدمه

فرخنده زنی پرشور، انقلابی، نترس، صمیمی و خوش صحبت بود! اغلب دور میز اشپزخانه می نشستیم و او همان طور که با تنقلات رنگارنگش از ما پذیرایی می کرد، از گذشته ها می گفت. وقتی صحبت به روزهای سخت بیماری و رفتن آقای شمس الدین رسید، دیگر نمی شد ادامه داد.

چند باری سعی کرد برای هر کلمه ای که در وصف حال و روز یک جانباز اعصاب و روان می گوید مصداقی بیاورد. خاطره ی جاندارى تعريف كند. اما مشخص بود كه اذيت ميشود. شايد فكر ميكرد اگر بگويد ممكن است من تصور بدى نسبت به همسرش پيدا كنم.

به او اطمینان می دادم، میگفتم شما باید بگویید. باید از مظلوم ترین بسیجی های خمینی خانه بگویید، کسانی که گوشه ی آسایشگاه ها فراموش شده اند. کسانی که هنوز هیچ قطعنامه ای جنگشان را به پایان نبرده و هنوز با صدای سوت خمپاره ها، به عزای همسنگرشان می نشینند. گفتم باید بگویید که مردم بدانند، همسر یک جانباز اعصاب و روان، چقدر شهید است!

بخشی از کتاب جنگ فرخنده

رمضان برایمان چیز دیگری بود. از دو سه روز مانده به شروع ماه، بابا بشیری هم به کمک مامان می رفت. کُبه و لگیمات و رنگینک درست میکردند. خمیر لگیمات که آماده می شد، مامان آن را درون قابلمه های بزرگ روغن می انداخت. خوب که پف میکرد و سرخ میشد، درش می آورد و می انداخت درون ظرفی که از قبل شیر خرمای و شکر را در آن داغ کرده بود.

بابا آن را خوب در شیر هم می زد و بیرون می آورد. یک روز تمام، وقت میگذاشتند برای درست کردن لگیمات. گاهی هم دو روز بعد از آن نوبت گبه بود که درون خمیر برنج، گوشت چرخ کرده، ادویه جعفری و کشمش میریختند. مثل سمبوسه، خوب آن را سرخ می کردند رنگینک ها را که درست می کردند، میگذاشتند بالای یخچال تا دست ما به آن نرسد.

ولی خب دست ما می رسید. هیچ خوراکی ای نبود که دست ما به آن نرسد. از آنوقت ی ماه رمضان گرفته تا آجیل ها و خوراکی های عید که در کمد بود و کلیدش هم دست بابا بشیری. سر دسته ی دزدها، من بودم. در چشم بر هم زدنی با توجه به اینکه نیروهای اطلاعاتی در همه جای خانه بودند، جای کلید لو میرفت.

وقتی خانه خالی از اغیار میشد، جیب ما پر از فندق و پسته بود. سحرها را به یاد ندارم راستش را خواهید نه آن زمان که بچه بودم و نه بعدها که به سن تکلیف رسیدم. کسی مرا برای سحر بیدار نمی کرد؛ خودم هم به فکر روزه گرفتن نبودم. نمیدانم شاید بزرگترها فکر می کردند که روزه گرفتن برای ما سخت است...

کتاب را به همراه تخفیف ویژه ی سفارش آنلاین از انتشارات آثاربرات خریداری کنید.